

مهم ترین سبب اهمیت داشتن بحث رابطه علم و دین، خصوصاً در جامعه ما، این است که دین اسلام ادعای اداره شئون مختلف زندگی حتی شئون اخلاقی و رفتارهای اجتماعی را داراست. تا زمانی که علم و دین در یک فضای واحد به ثمر بنشینند، ناسازگاری و تعارضی نیست اما وقتی چنین ادعای واحدی را با دو مبنای مختلف مطرح کنند به طور طبیعی تعارضات و ناسازگاری‌هایی به وجود می‌آید.

دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی در خصوص رابطه علم و دین با توجه به آنچه که در دو کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» و «شریعت در آیینه معرفت» آمده توسط حجت الاسلام دکتر حسین سوزنچی در قالب سخنرانی ارائه گردیده است که به شرح زیر تقدیم می‌شود:

نکته اول؛ توضیح علم در مقام کشف واقع است. نکته دوم؛ توضیح علم در مقام ارائه گزارش از واقعیت است که بیش از هر چیز متأثر از فلسفه علم و فضای حاکم بر آن است و لزوماً هم علمی نیست.

نکته سوم و چهارم به بحث‌هایی در تاریخ علم و به ریشه‌یابی انحراف علوم جدید و علت وقوع تعارض بین علم و دین در غرب مسیحی می‌پردازد که اولاً معلول تحریفات کتاب مقدس و ثانیاً تنزل شدید فلسفه در دوران جدید است.

نکته پنجم و پایانی، برای حل تعارض موجود، راهکار تصحیح نگرش هم به «علم» و هم به «دین» را ارائه می‌دهند.

۱- علم بماهوی علم، اسلامی و غیراسلامی ندارد بلکه از آن جهت که کشف واقع و بیان حقیقت است، تماماً اسلامی است. چون همه اموری که در عالم هست مخلوق خداست و هرچه شرح داده شود، مخلوق خدا و فعل او شرح داده شده است. بنابراین همان‌طور که بررسی قول خدا (قرآن و حدیث) مقدس است، علوم مختلف، اعم از تجربی، طبیعی و انسانی هم، که بررسی فعل خداست، مقدس است.

به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، اگر کافر و ملحدی هم به بررسی فعل خدا بپردازد می‌تواند سخنش معتبر باشد. چنان‌که اگر به بررسی جهات ادبی قرآن بپردازد، نمی‌توان گفت چون کافر است پس غلط فهمیده است. اگر قرار بود کافر قرآن را نفهمد این همه خطاب قرآن به کافران وجود نداشت. البته فرد مسلمان ممکن است به معارفی از قرآن دست یابد که کافر دست نیابد، اما آن مقدار که می‌فهمد لزوماً علمش خطا نیست. در مورد شناخت عالم؛ طبیعت و انسان هم لزوماً علمش خطا نیست.

۲- هر علمی تحت فلسفه علم قرار می‌گیرد و هر فلسفه



هندسه معرفت دینی

بررسی رابطه علم و دین
در آثار آیت‌الله جوادی آملی

حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنچی
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

علمی، تحت فلسفه مطلق واقع می‌شود. فلسفه مطلق لزوماً الهی یا الحادی است و معتقدان آن‌ها از این دو حالت خارج نیستند یا مؤمن‌اند و یا کافر. در تفکر دینی کسی که در وجود خدا شک کند ذیل تفکر الحادی قرار می‌گیرد. کسی که موضع لادری (نمی‌دانم) در مورد خدا بگیرد، موضعش را در جهان‌شناسی‌اش وارد نمی‌کند. بنابراین، فلسفه‌اش محدود به یقینات غیر خدا می‌شود، فلسفه‌اش جدای از خداست.

فلسفه علم هم حد واسط بین آن فلسفه مطلق و علم است. یکی از مباحث مهم در فلسفه علم، روش شناخت عالم است. مثلاً از قرن هجدهم جریانی به نام پوزیتیویسم آغاز می‌شود و در قرن بیستم سطره می‌یابد و مدعی است که تنها روش شناخت عالم روش حسی و تجربی است و هر چه به غیر این روش اثبات شود کذب است و وجود ندارد. این روش را فلسفه علم توصیه می‌کند و وقتی این روش بر علمی حاکم شود ناخودآگاه آن علم که ثمره این روش است این ادعا را خواهد کرد.

۳- ریشه انحراف علوم جدید [تجربی] ابتدا در تحریف دین مسیحیت است. جملاتی در کتاب مقدس موجود است که از خدا یا نبی خدا نیست؛ اما به او نسبت داده شده است. تأثیر این تحریفات باعث انحرافات هم در حوزه نظر و هم در عمل شد. در فضای نظری بین کشفیات دانشمندان تجربی و مطالب کتاب مقدس ناسازگاری مشاهده شد و برای رفع ناسازگاری تا زمانی که قدرت در دست کلیسا بود به محکوم کردن دانشمندان توسط کلیسا و ممانعت از پیشرفت علوم منجر می‌شد. هنگامی که کلیسا ضعیف شد علم به تدریج دین را کنار زد، چراکه قابلیت جمع بین گزاره‌های علمی و گزاره‌های دینی وجود نداشت. بنابراین میان علم و دین در ادبیات مسیحیت و غرب همواره تعارض بوده است، منتها در قرون وسطا به نفع دین و در دوران جدید به نفع علم تمام شد.

تحلیل آیت‌الله جوادی آملی درباره تاریخ علم این است که در دوره رنسانس بسیاری از کشیشان و اسقف‌ها خواسته یا ناخواسته باعث جدایی علم و دین از یکدیگر شدند. چراکه در این دوره گزاره‌های دینی، ارزش علمی ندارند و این گزاره‌ها در مقام بیان واقع نیستند، بلکه برای ساختن انسان متعالی و تحول در وجود انسان‌اند. بنابراین، دین و علم را از هم جدا کردند. به تعبیر ایشان علم و دین نمی‌توانند کاری به کار یکدیگر نداشته باشند، چنان‌که در عمل هم اثبات شد و علوم جدید اقدام به

تخریب دین کرد و آن را ناشی از جهل و خرافه و... دانست. آنان پنداشتند با این معامله می‌توانند دین را لاقل در محدوده‌های خاص، برای خود محفوظ نگه دارند. ما کاری نه به سیاست داریم نه کاری به علم داریم، ما یک کار دیگری داریم؛ غافل از این‌که رقیبان قدرتمند به این مقدار عقب‌نشینی کفایت نمی‌کنند. در عرصه سیاست، کشیشان در تأیید تاراج غارتگران، سیاست را بیگانه و جدای از دین دانستند. لیکن سیاستمداران چون دین آنان را وسیله خوبی برای تحمیق مردم و استثمار ملل تحت سلطه یافتند، آن را در خدمت منافع خود به اسارت گرفتند... کشیشان دین را از علم جدا کردند و قلمرو علم و دین را بیگانه با یکدیگر خواستند. لیکن علوم حسی و فرضیه‌های علمی، درباره دین بی‌رحمانه به داوری پرداخت و به خرافی بودن دین یا ذهنی بودن و عینی نبودن آن حکم کرد و ادعا کرد هر چه غیرحسی است وجود ندارد [یا به‌طور خاص هر چه نمی‌بینم نیست]. این فلسفه و پشتوانه، علم جدید را الحادی می‌کند. پس خود علم الحادی نیست بلکه نگرش آن عالم و قرائتی که از این علم می‌دهد الحادی است. وقتی عالم تجربی جهان مادی را می‌شناسد و پیش‌فرض او این است که جهان همین است و بس، تحلیل‌های او در این سطح متوقف می‌شود.

آیت‌الله جوادی تذکر می‌دهند که علم در مقام کشف واقع می‌تواند خالص باشد اما آنچه رخ داد این است که علم با فلسفه علم و فلسفه مطلق در هم تنیده مطرح می‌گردد و البته تحت عنوان علم ارائه می‌شود. بنابراین مشکل علوم جدید در خود علوم نیست بلکه در فضای حاکم بر این علوم است که بخشی از حقیقت را می‌گیرند و بخشی از آن را انکار می‌کنند یا سکوت می‌کنند که باز هم نتیجه‌اش همان انکار است.

وقتی پوزیتیویست‌ها ادعا می‌کنند جملات دینی بی‌معناست و نمی‌گویند غلط است، جمله‌های دینی را از حوزه بحث خارج می‌کنند و با این کار موضع بسیار تندتر و سنگین‌تری از پیشینیان خود که این جملات را غلط می‌دانستند می‌گیرند. چون وقتی جمله‌ای بی‌معنا شد اصلاً درباره آن نباید فکر یا بحث کرد.

«اسلامی کردن علوم به معنای رفع عیب و نقص حاکم بر علوم تجربی رایج است و این که علوم طبیعی را هماهنگ و سازگار با دیگر منابع معرفتی ببینیم نه آن‌که اساس علوم رایج را ویران کنیم و محتوای کاملاً جدیدی را در شاخه‌های مختلف



علت وقوع تعارض بین علم و دین در غرب مسیحی، اولاً تحریفات کتاب مقدس و ثانیاً تنزل شدید فلسفه در دوران جدید است





علوم انتظار بکشیم.»

بنابراین دغدغه اساسی در عوض کردن فضای محدود و تنگ‌نظرانه حاکم بر علوم جدید است؛ نه ویران کردن علوم و از نو بنا کردن علوم اسلامی. یعنی استفاده از سایر منابع معرفتی برای کشف ساحت‌های مختلف واقعیت و البته همه واقعیت و نه محدود شدن به استفاده از یک منبع معرفتی (شناخت حسی) برای کشف بخش محدودی از واقعیت (جهان مادی).

این در حالی است که دین اسلام از ابتدا با توصیه به رشد علم توأم بوده است و چنان‌که آقای ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن، به عصر علم و عصر ایمان می‌پردازد؛ تمدن اسلامی را تمدنی می‌داند که در آن شکوفایی عصر علم، شکوفایی عصر ایمان هم بوده است و انحطاط دوره ایمان و انحطاط علم به طور همزمان بوده است.

این مهم به بحث دین و پذیرش عصمت انبیا بازگشت می‌کند. وقتی سخن پیامبر (ص) و ائمه (ع) سخن خدا و بیان حقیقت است، کذب در آن راه ندارد. بنابراین، اگر سخنی در کتاب مقدس تحریف شده است، مسیحی معتقد می‌شود که پیامبران تحت تأثیر ذهنیت‌های قومی خودشان حرف می‌زدند و فرهنگ جامعه بر ذهنیت آن‌ها حاکم بوده است و آن چه در مقام واقع می‌گویند با توجه به سطح علمی هزار سال پیش است. پس گزاره‌های علمی دین جدی گرفته نشدند. البته منظور گزاره‌های تجربی نیست بلکه کشف واقع و جنبه فلسفی آن است.

اما هنگامی که قائل به عصمت هستیم گزاره‌های دینی را در بحث‌های علمی جدی می‌گیریم و آن را از سیستم تفکرمان حذف نمی‌کنیم.

۴- مشکل دوم علوم غربی به تنزل شدید فلسفه در دوران جدید (از قرون وسطا به بعد) برمی‌گردد که به تعبیر ویل دورانت فلسفه که زمانی مادر علوم بود امروزه خادم علوم شده است. فلسفه بر همه علوم گسترده بود و رابطه بین علوم را تعریف و جایگاه هر علمی را در حوزه معرفت مشخص می‌کرد. در دوره جدید با پیشرفت علوم و ضعف فلسفه، علوم شدیداً تخصصی شدند. بنابراین نتایج و داده‌های علمی در ارتباط با هم شکل نمی‌گیرند و فلسفه‌ای هم نیست که این مدیریت کلان را انجام دهد.

علوم جدید، پدیده‌ها را در عرض هم می‌بینند، در حالی که اگر پدیده‌ها به مثابه «آیه» دیده شوند باعث تعالی انسان

علم بماهو علم، اسلامی و غیراسلامی ندارد بلکه از آن جهت که کشف واقع در بیان حقیقت است، تماماً اسلامی است. چون همه اموری که در عالم هست مخلوق خداست و هر چه شرح داده شود، مخلوق خدا و فعل او شرح داده شده است



خواهند شد.

۵- راهکار آیت‌الله جوادی آملی در تصحیح نگاه به علم و دین هر دوست. در نگاه به دین باید بدانیم که عقل و تجربه هم چون حجت خدا هستند داخل دین هستند. همان‌طور که دین چهار منبع دارد: کتاب، سنت، اجماع و عقل. اجماع که بازگشت به سنت دارد و کتاب و سنت هم نقل است. پس دو چیز بیشتر نیست: عقل و نقل. عقل همان تجربه، فلسفه و شهود است؛ یعنی علوم تجربی، فلسفی و عرفانی است و نقل هم قول معصوم است.

نظر به این که عقل و تجربه هم داخل دین است در صورت تعارض بین عقل و دین تعارض در درون دین رخ می‌دهد. چنان‌که ممکن است فقهی در بررسی‌های خود به دو حدیث متعارض برخورد کند. یکی از باب‌های مهم اصول فقه، باب تعارض است که در صورت تعارض چه باید کرد. مثلاً این که چه‌طور آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» [انعام: ۱۰۳] با «الی ربه‌ها ناظره» [۲۳: قیامت] جمع می‌شود باید تحلیل عمیق عقلی انجام دهیم. پس همان‌طور که در گزاره‌های نقلی امکان تعارض هست، در گزاره‌های عقلی و نقلی هم امکان تعارض وجود دارد و باز این اختلاف در درون نیست.

از طرفی ظنی بودن علوم تجربی به دینی بودن آن لطمه‌ای نمی‌زند. چنان‌که ظنی بودن بسیاری از مسائل فقهی به دینی بودن آن‌ها ضربه‌ای نمی‌زند. چراکه در حد تلاش انسانی و فکر انسان مطلبی بررسی می‌شود و ظنی به دست می‌آید.

آیت‌الله جوادی آملی مطالب را آن‌جایی که ظنی است، استنادش به دین را ظنی و آنجا که مطلب قطعی است، استنادش را به دین قطعی می‌دانند.

اصول دین قطعی و فروع دین محل ظن است. اما چون ظنی است نمی‌شود آن‌ها را کنار گذاشت. در بسیاری از موارد ما بر اساس ظننات عمل می‌کنیم و مشکلی هم به وجود نمی‌آید. نهایت آن که علم تجربی باید حدّ خودش را بشناسد و آن جایی که باید از فلسفه تغذیه کند این کار را بکند و حوزه‌های معرفتی فوق خودش را هم انکار نکند.

روش تجربی، یک حوزه معرفتی است، حوزه‌های معرفتی عقلی، معرفت شهودی و معرفت وحیانی هم وجود دارد و نباید انکار شوند. به تعبیر آقای جوادی آملی نه «حسبنا نقل» و نه «حسبنا عقل» باید هر دو را جدی گرفت.